

پرونده خوانی

جنایت

به خاطر تصاحب ثروت شوهر

کامران علمدهی
روزنامه‌نگار

ساعت، ۹ شب پنجشنبه را نشان می‌داد که کارآگاه کریمی خسته از یک روز پرکار وسایلیش را جمع کرد تا از اداره بیرون برود قرار بود آن شب با بقیه فامیل در خانه پدرش دورهم باشند اما در همین موقع تلفن همراهش زنگ خورد.

وقتی تلفن را جواب داد صدای سرهنگ مافوقش را شنید که درمورد پرونده قتل تاجر سرشناس کاغذ سؤال کرد.

سرگرد کریمی گفت: جناب سرهنگ در حال پیگیری پرونده هستیم اما راستش را بخواهید می‌خواستم الان به خانه پدرم بروم که شما تماس گرفتید.

سرهنگ امیری با لحنی جدی گفت: یک نفر را کشته‌اند و شما به فکر میهمانی خانوادگی هستید؟ خیلی سریع کار را شروع کن با پرونده پیچیده‌ای رو به رو هستیم.

سرگرد جواب داد: اطاعت قربان. بعد هم پیامکی با این محتوا برای همسرش فرستاد: کار مهمی پیش آمده منتظر من نمانید نمی‌توانم بیایم.

سرگرد بلافاصله با معاونش سروان حسینی تماس گرفت و گفت: با پرونده قتل تاجر کاغذ بیا به اتاق من.

چند دقیقه بعد سروان حسینی با پرونده‌ای در دست وارد اتاق سرگرد شد و آن را روی میز گذاشت.

سرگرد شروع به خواندن شرح ماوقع کرد. گزارش اولیه حاکی از آن بود که مرد تاجر در محل کارش به قتل رسیده و به گاو صندوق نیز دستبرد زده‌اند اما سرگرد بعد از خواندن پرونده گفت: سروان یا این گزارش دقیق نیست یا من متوجه یک موردی نمی‌شوم.

بعد دوباره با دقت بیشتری پرونده را مرور کرد؛ سن

قربانی، وضعیت مالی او، ساعت وقوع جنایت، آلت قتاله، سرقت از گاو صندوق، اظهارات همسر مقتول و... در همین لحظه چشم‌های سرگرد برقی زد و با پشت دست ضربه‌ای به برقه‌های کاغذ زد و گفت: اظهارات همسر مقتول متناقض و شک برانگیز است. ضمن اینکه خانه مقتول بازرسی نشده است.

سروان حسینی به میز سرگرد نزدیک شد و در حالی که نوشته‌ها را می‌خواند، گفت: جناب سرگرد من تناقض خاصی در اظهاراتش نمی‌بینم ضمن اینکه این زن در شرایط روحی خوبی نبوده و...

سرگرد حرف‌های او را قطع کرد و گفت: این زن به اطلاعاتی اشاره کرده که هیچکسی غیر از مقتول نمی‌توانسته با این جزئیات از آن خبر داشته باشد.

سرگرد پرونده را بست و همان‌طور که روی صندلی‌اش نشسته بود چرخ‌های زد و از پشت پنجره خیابان را نگاه کرد و نفس عمیقی کشید بعد گفت: تناقض و داستان‌پردازی در تک تک جملاتش موج می‌زند... عقربه ساعت ۲ بامداد را نشان می‌داد و سرگرد همچنان فکرش درگیر پرونده بود تا اینکه بالاخره تصمیمش را گرفت و گفت: باید همسر مقتول را بازداشت کنیم. من مطمئنم یا خودش قاتل است یا همدست قاتل.

اما پس از تماس با بازپرس پرونده نتوانست او را برای صدور دستور

بازداشت زن مقتول مجاب کند. بازپرس گفت: من نمی‌توانم بدون مستندات چنین دستوری بدهم با این حال برای رسیدن به حقیقت مجوز ورود به منزل مقتول را برایت صادر می‌کنم، امیدوارم سرخ محکمه‌پسندی به دست بیاوری. ساعت ۷:۳۰ صبح بود که سرگرد کریمی به اتفاق معاونش و همین‌طور دو نفر از همکارانش به منزل مقتول رفتند. قبل از آنکه زنگ در را بزنند سرگرد به معاونش گفت با همسر مقتول تماس بگیر و از او بپرس که خبر جدیدی دارد یا خیر؟

سروان حسینی هم تماس گرفت و همسر مقتول با اعتماد به نفس کامل جواب داد: نه خبر جدیدی ندارم اما از شما خواهش می‌کنم هرچه زودتر قاتل بی‌رحم همسرم را پیدا کنید و ما را هم در جریان قرار دهید.

چند لحظه بعد سرگرد زنگ خانه مقتول را زد وقتی همسر مقتول جواب داد با شنیدن صدای سرگرد انگار دستپاچه شده بود پرسید که چرا به آنجا رفته‌اند؟ سرگرد گفت: برای بازرسی خانه آمده‌ایم و مجوز ورود هم داریم. یک ربع طول کشید تا فریبا در را باز کرد. سرگرد با نگاهی معنادار به

سروان حسینی گفت: مطمئنم که در حال مخفی کردن چیزی است. سروان حسینی گفت: قربان شاید لباس و خانه‌اش نامرتب بوده و خواسته آن را مرتب کند. بالاخره در خانه باز شد و تیم جنایی وارد خانه شد. سرگرد کریمی به همکارش گفت: از جلوی در تکان نخور و حواست هم به ورود و خروج‌ها و کل ساختمان باشد. بعد هم با دونفر از همکارانش راهی طبقه چهارم شدند.

پس از ورود به خانه مأموران شروع به بازرسی خانه کردند اما هنوز چند دقیقه‌ای نگذشته بود که مأموری که قرار بود جلوی در ساختمان مراقب اوضاع باشد در حالی که کیسه پلاستیکی مشکی رنگی همراهش بود، وارد خانه شد و سرگرد کریمی را صدا زد و آرام در گوشش گفت: چند ثانیه پس از ورودتان به ساختمان این کیسه از پنجره طبقه چهارم به میان شمشادهای کنار پیاده

رو پرتاب شد. سرگرد کیسه را باز کرد و دید کاردی خون‌آلود با دسته شکسته، مقداری طلا و

جوهرات، تعداد زیادی چک و سفته به همراه شناسنامه همسر مقتول و چند سند دیگر داخل کیسه است. سرگرد به داخل آپارتمان برگشت و بعد از چند دقیقه به همسر مقتول گفت: شناسنامه‌ها را بیاور.

او هم با خونسردی گفت: چشم الان می‌آورم. دقایقی گذشت و از شناسنامه خبری نشد این بار سرگرد با لحنی تند گفت: خانم دنبال چی می‌گردی شناسنامه‌ها توی جیب من است! زن در حالی که نمی‌خواست قافیه را بیازد جواب داد: من نمی‌دانم راجع به چی حرف می‌زنید. شما شناسنامه‌ها را خواستید و من هم دارم می‌گردم تا پیدا کنم.

سرگرد دست در جیبش کرد و گفت: این مگر شناسنامه شما نیست؟

زن میانسال در حالی که شوکه شده بود آب دهانش را قورت داد و با تعجب گفت: بله، ولی دست شما چه کار می‌کند؟

سرگرد جواب داد: خانم شما چندان هم باهوش و زرنگ نیستید شما چند دقیقه پیش هرآن چیزی که فکر می‌کردی ممکن است راز جنایتت را فاش کند به خیابان انداختی. در واقع شما در اظهارات اولیه‌ات سرخ مهمی به دست پلیس دادی اگر باهوش بودی در اظهاراتت تا این اندازه اطلاعات دقیق از آنچه در گاو صندوق شوهرت بود نمی‌دادی!

زن میانسال که شوکه شده بود ناگهان شروع به

گریه کرد و گفت: با پسر م کاری نداشته باشید همه گناه‌ها تقصیر من است من از او خواستم کمکم کند تا شوهرم را بکشم من مجبور شدم او را بکشم چون دیگر از دست کارهایش خسته شده بودم. بعد در حالی که هق‌هق می‌کرد، گفت: من یکبار در زندگی طعم شکست را چشیده بودم و فکر می‌کردم اگر دوباره ازدواج کنم همه چیز درست می‌شود، اما بار دوم هم شانس نداشتم و مردی نصیبم شد که مشکلات اخلاقی‌اش از چشم هیچکس پنهان نمانده بود. هر بار هم که اعتراض می‌کردم می‌گفت همینی که هست اگر نمی‌خواهی وسایلت را جمع کن و برو. اما دیگر تحمل این شکست را نداشتم. به همین خاطر نقشه قتل او را کشیدم. شب حادثه هم به دفتر او رفتم و بعد از کشتن شوهرم با به هم ریختن وسایل و سرقت محتویات گاو صندوق می‌خواستیم طوری نشان دهیم که شوهرم قربانی یک سرقت خونین شده است.

با اعتراف صریح همسر مقتول، سرگرد که انگار بار سنگینی از دوشش برداشته شده بود با سرهنگ امیری تماس گرفت و گفت: پیرو دستور شما قاتل شناسایی و دستگیر شد.

بعد از تحقیقات تکمیلی و دستگیری پسر جوان مشخص شد که این زن به خاطر تصاحب اموال شوهر ثروتمندش دست به این جنایت زده و مسائلی که در خصوص مشکلات اخلاقی و فساد مقتول مطرح کرده بود فقط داستان‌پردازی و توجیه این جنایت هولناک بوده است.



نگاه کارشناسی

معیارهای اشتباه برای ازدواج دوم

فریبا همتی
روانشناس

ازدواج دوم برای زن یا مرد اگر بر اساس معیارهای صحیح و شرایط عقلانی و منطقی صورت نگرفته باشد به طور معمول سرانجام خوشی نخواهد داشت. همان‌طور که می‌دانیم اغلب زنان پس از جدایی از همسر اول خود یا مرگ وی به دلایلی تن به ازدواج دوم می‌دهند.

شاید بتوان گفت مهم‌ترین این دلایل رها شدن از تنهایی و داشتن آینده‌ای مطمئن و البته پشتیبان مالی و حامی است. اما باید بدانیم که ازدواج کردن با هدف بهره‌گیری از ثروت یا موقعیت خانوادگی همسر، ضد ارزش و نکوهیده شمرده شده و به نوعی آفت نهاد خانواده و زمینه‌ساز فروپاشی آن است. در ازدواج‌هایی که به خاطر ثروت یا

شهرت رخ می‌دهد و شناخت و علاقه نقش چندانی نداشته باشد چنانچه مرد یا زن بعد از مدتی متوجه شود که نمی‌تواند به هدف خود برسد بتدریج یا دچار سرخوردگی و مشکلات روحی و افسردگی می‌شود یا به دنبال راهی خواهد بود که بتواند به هدفش به هر طریق دست پیدا کند. همانند پرونده‌ای که مورد بازخوانی قرار گرفت و زن میانسال که برای فرار از

تنهایی و داشتن حامی مالی با مردی ثروتمند و تاجر ازدواج کرده بود وقتی دریافت شوهرش توجهی به او ندارد و خواسته‌های او را برآورده نمی‌کند بدترین راه یعنی نقشه قتل او را طراحی کرد و نه تنها زندگی خودش بلکه آینده پسر جوانش را نیز بریاد داد. از سوی دیگر می‌بینیم که این زن حتی وقتی مجبور به اعتراف می‌شود باز هم دست به پنهانکاری زده و علت و

انگیزه‌اش از این جنایت را بی‌اخلاقی شوهرش عنوان می‌کند تا طمع و ترس خود از بی‌نصیب ماندن از اموال شوهرش را برملا نکند. نگاهی به این پرونده و پرونده‌های مشابه دیگری که در مراجع قضایی و انتظامی مطرح است بیش از پیش اهمیت یک ازدواج صحیح یا به عبارتی یک انتخاب آگاهانه، عاقلانه و منطقی را نشان می‌دهد.